

● نظری بر يك شعر سهراب سپهری

# سایه نیلوفر

■ حسین مختاری - قزوین



نیلوفر  
از مرز خوابم می گذشتم،  
سایه تاریک يك نیلوفر  
روی همه این ویرانه فرو افتاده بود.  
کدامین باد بی پروا  
دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

کدامین باد بی پروا  
دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟  
نیلوفر روید،  
ساقه اش از ته خواب شفافم سرکشید.  
من به رؤیا بودم،  
سیلاب بیداری رسید.  
چشمانم را در ویرانه خوابم گشودم:  
نیلوفر به همه زندگی ام پیچیده بود.  
در رگ هایش، من بودم که می دویدم.  
هستی اش در من ریشه داشت،  
همه من بود.  
کدامین باد بی پروا  
دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

در بس درهای شیشه ای رؤیاها،  
در مرداب بی ته آینه ها،  
هرجا که من گوشه ای از خودم را مرده بودم  
يك نیلوفر رویده بود.  
گویی او لحظه لحظه در تهی من می ریخت  
و من در صدای شکفتن او  
لحظه لحظه خودم را می مُردم.  
بام ایوان فرومی ریزد  
و ساقه نیلوفر بر گرد همه ستون ها می پیچد.

شعر «نیلوفر» یکی از اشعار سهراب سهری در کتاب «زندگی خوابها» است. از آنجا که سایه‌ای از ابهام و پیچیدگی بر سراسر شعر افکنده شده است خواننده را به سادگی به حال خود رها نمی‌سازد و برای درک منظور شاعر، او را به کنجکاو و جستجو وامی‌دارد. در این شعر، گویی شاعر به مکاشفه و کشف و شهودی تازه دست یافته و می‌خواهد آنچه را که مشاهده نموده است هر چند به صورتی رمزآمیز و کنایی به مخاطبانش بیان کند و بنظر می‌رسد همین، موجب غموض و ابهام شعر مورد نظر شده است.

بی‌تردید کسی که از جهان بینی و سازمان فکری سهری بی‌خبر باشد و کلید افکار منسجم شاعر را در دست نداشته باشد شاید هرگز نتواند پای در درون ساختمان پرشکوه اندیشه‌ی بلندش بگذارد. کسی که در این «وسعت بی‌واژه» راه می‌رود البته باید با پیچ و خمهای زبان سهری آشنا باشد تا بتواند به دنیای او قدم گذارد.

شعر «نیلوفر» مثل اغلب اشعار سهری شعری نمادین و رمزآمیز است. شاعر در این شعر، گزارشی از یک حالت عرفانی و اشراقی ربّانی را به زبانی سمبلیک بیان کرده است. البته در ادبیات فارسی، چه شعر و چه نثر، و نیز در کتابهای دینی و اساطیر، تعداد زیادی از اینگونه اشعار و نوشته‌های به اصطلاح «واقعه‌گویانه» وجود دارد که نمونه آن را می‌توان در قرآن کریم به خواب حضرت یوسف (ع) و فرعون یا به اشعاری از حافظ مخصوصاً به دو غزل معروفش با مطلع‌های:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

و

دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند

گل آدم به سرشند و به پیمان زدنند

اشاره کرد.

### روایتی از شعر

سهراب سهری، شبی در خواب، سایه تاریک نیلوفری را می‌بیند که بر همه وجودش افتاده است. با تعجب از خود می‌پرسد: «این نیلوفر از کجا آمد و کدامین یاد بی‌پروا آن را به سرزمین خواب من آورد؟» لحظه‌ای بعد متوجه می‌شود که بونه نیلوفر به همه وجودش سرکشیده و او را از حضور خود پر کرده است. باز از سر حیرت همان سؤال قبلی را تکرار می‌کند. بعد از این که ساقه نیلوفر از ته خواب شفافش سر می‌کشد، یکباره بیدار می‌شود و او که چشمان خود را از خواب می‌گشاید با کمال تعجب می‌بیند که نیلوفر به همه وجودش پیچیده و در او ریشه دوانده است. باز با خود می‌گوید: «کدامین یاد بی‌پروا، دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟»

شاید برای خواننده بعد از خواندن این شعر، مثلاً پرسشهایی از این گونه در ذهن ایجاد شود که: ۱- چرا شاعر خواب خود را به ویرانه تشبیه کرده است؟ ۲- منظور شاعر از مصراع «بام ایوان فرو ریخت» چیست؟ ۳- چرا شاعر سه بار به تائوب یک سؤال را تکرار کرده است؟ ۴- آیا این خوابی که دیده از نوع

اضغاث احلام (= خوابهای پریشان) بوده یا رؤیای صادقانه؟ و احتمالاً چندین سؤال دیگر از گونه‌هایی که ذکر شد.

ما در این مقاله سعی خواهیم کرد تا جایی که در توان داریم به پرسشهای فوق پاسخ گوییم و اصطلاحات و تعابیر ویژه شعر (Key words) را توضیح دهیم. درباره خواب البته فلاسفه و روانشناسان نظریات مختلفی بیان کرده‌اند: «بعقیده حکما، خواب (نوم) حالتی است که عارض جانداران می‌شود. و بر اثر آن، از احساسات و حرکات غیر ضروری و غیر ارادی باز می‌ماند ولی حواس باطنی بعقیده اکثر آنان از کار نمی‌افتد. در این حالت، نفس به عالم خود متوجه می‌شود زیرا نفس بعالم ملکوت، اتصال دارد و مانع او از توجه بدان عالم، اشتغال وی به تدبیر بدن و مدرکات حسی است و در نوم این تعلق گسسته می‌شود.»

### توضیح چند اصطلاح و تعبیر ویژه شعر

۱- نیلوفر: نام گیاهی است که همچون پیک و عَشَقَه به دور اشیاء اطراف خود پیچیده و بالا می‌رود. نوع آبی آن یا برگهای پهن و گلهای سفید در دل استخرها و مردابها رشد کرده و بر روی آب می‌آید. اما در اغلب اشعار سهراب سهری، نیلوفر «رمز عرفان» است. گل نیلوفر در مرداب می‌روید اما نشانی از آن ندارد. همچنین عارف در مرداب جهان شکفته می‌شود اما به گند آن آغشته نمی‌گردد.<sup>۲</sup>

۲- یاد بی‌پروا: باد لطف و عاطفت است که از مَهَبِ رَافَت پروردگاری وزیدن گرفته تا حجابهای جهل و غفلت را از پیش روی بنده محبوب به کناری زده و به او دیده «جان بین» بخشد. آقای دکتر سیروس شمیسرا در چند جای کتاب «نقد شعر سهراب سهری» ذکر کرده‌اند که باد در سمبولیسم سهری رمز حکمت، بیداری و افاضه است و با روح ارتباط دارد.

ضمناً یاد (مخصوصاً باد صبا) در ادبیات فارسی، گاه پیغام‌رسان و پیک دوست است و از آنجائیکه باد صبا استعداد تنوع‌پذیری و معنی رمزی نیز دارد می‌توان آن را به معنای پیک حق گرفت چرا که باد صبا از جانب مشرق و به هنگام بامدادان می‌وزد و مشرق در کتابهای رمزی و عرفانی ادب اسلامی، با توجه به «الله نور السموات والارض» مظهر و جایگاه حق و نور است در مقابل مغرب که مظهر ظلمت و غروب است. و در حدیثی پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «إِنِّي أَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ» و یمین به معنی دست راست و مشرق است، یعنی من نفس رحمان را از جانب مشرق می‌شنوم، نفس رحمان نیز باد صباست.<sup>۲</sup> و در اینجا نیز «یاد بی‌پروا» پیک عنایت و نَفَحَه رحمانیه است که از مشرق عالم حق آمده است. همچنین، عشاق به وقت صبح از انفاس نسیم صبحگاهی عطر خوش یار را می‌شنوند. به عنوان نمونه این دو بیت را از حافظ بشنوید که فرماید:

مجلس بزم عیش را غالیه مراد نیست

ای دم صبح خوش نفس نافع زلف یار کو

چنجه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش

کز دم صبح مددیابی و انفاس نسیم

۳- مرداب بی‌ته آینه‌ها: آینه رمز دل، ضمیر و باطن آدمی است و در ادبیات فارسی بارها از دل و ضمیر انسان به آینه تعبیر شده است. عرفا معتقدند که دل آدمی به مثابه آینه است که نور الهی در آن می‌تابد. همچنین از قلب مؤمن در متون عرفانی و احادیث نبوی به بیت الله و عرش الرحمن تعبیر شده است. بنابراین آینه‌ای که زنگار گرفته و گردوغبار بر آن نشسته باشد قادر به جذب و انعکاس نور نخواهد بود و دلی که پاک و مصفا نباشد نمی‌تواند محل اشراق نور حق گردد. سهری در این شعر ضمیر خود را به مردابی بی‌ته تشبیه کرده که در آن نیلوفر عرفان روییده است. مرداب و آینه می‌تواند اشاره به دو بُعد متضاد انسانی یعنی نور و ظلمت یا به تعبیر قرآن مجید، لَجْنٍ مُتَعَفِنٍ (= حَمَاسُنُونَ) و روح خدا (= وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) باشد که آدمی از جمع این دو ضد، ترکیب یافته است.

۴- بیداری: به معنای بینایی، آگاهی و جهت‌یابی است و نوعی خیزش ناگهانی و دگرگونی روحی و فکری که حاصل آگاهی و زبایدگی بینایی است. به دیگر سخن، حالتی است که از توجه و عنایت حق به بنده دست می‌دهد و در آن حال، پرده‌های جهل و غفلت از دل و جان آدمی به کناری رفته و دیده‌اش به روی حقایق باز می‌شود. البته دیدن حقایق اشیاء و موجودات عالم چنانکه هستند معمولاً برای انسان ممکن نیست ولی عنایت حق اگر باشد بسیار سهل و ممکن خواهد بود چنانکه حضرت رسول (ص) از خداوند باری تعالی می‌خواهد که «اللَّهُمَّ ارْزُقِ الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.»

### از مرز خوابم می‌گذشتم

شاعر می‌گوید به آخر خوابم رسیده بودم که این رؤیای شکفت انگیز را دیدم. اگر بتوانیم بگوییم که خواب شاعر در شب هنگام بوده می‌توان گفت رؤیایی که دیده در آخر شب و هنگام سحر بوده است. بنا به قول روانشناسان و حکما «خواب دیدن وقتی است که آدمی به بیداری نزدیک می‌شود و از آن پس حالت یقظه [بیداری] باز می‌آید.»<sup>۴</sup> حافظ نیز در شعر خود به «وقت سحر» اشاره می‌کند: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند... سهری خود در شعر «در گلستانه» به خواب دم صبح اشاره کرده است: «در دم چیزی هست مثل یک بیشه نور، مثل خواب دم صبح، و چنان بی‌تابم، که دم می‌خواهد بدوم تا ته دشت، بروم تا سر کوه...»

از مرز خوابم می‌گذشتم

سایه تاریک یک نیلوفر

روی همه این ویرانه فرو افتاده بود.

این تخم نیلوفری که در ویرانه خواب شاعر افتاده است به احتمال زیاد، مقدمه‌ای است بر آنچه که در عرفان و تصوف از آن با عنوان «تجلی انوار حق» و عنایت مخصوص خداوندی یاد می‌شود. حافظ نیز در شعر یادشده‌اش از آن با «جام تجلی صفات» یاد می‌کند:

ببخود از ششعنه «پرتو ذاتم» کردند

باده از «جام تجلی صفاتم» دادند

و این باید در حالی شبیه به خلسه یا خواب صورت

گیرد تا بنده هیچ اختیاری از خود نداشته باشد. و به

قول «مولانا» در پنجه تقلیب رب قرار گیرد. و آن گاه که ضمیر آدمی در تصرف حق قرار گرفت آرامش و طمأنینه بر دل انسان مستولی می‌گردد و این آرامش همان است که سبهری از آن با عنوان «سایه تاریک» یاد کرده است. می‌دانیم که سایه «رمز خنکی، طراوت و عدم تفکر است»<sup>۵</sup> علت اینکه سبهری برای سایه صفت تاریک آورده است شاید این باشد که در آن حالت هنوز با آن انس نگرفته و برایش مبهم و مرموز است و از درک حقیقی آن عاجز می‌باشد. سبهری خواب خود را به ویرانه تشبیه کرده است و این احتمالاً بدین جهت است که وجود آدمی در این حال اختیاری از خود ندارد؛ عرفای اسلامی نیز با حدیث «القوم اخ الموت» آن را بیان کرده‌اند. چرا که این روح است که به آدمی حرکت و اختیار می‌بخشد و حال، چونان پرنده‌ای از قفس تن به پرواز درآمده و آن را مانند ویرانه‌ای خالی از سکنه و حیات ساخته است. مولوی می‌گوید:

هر شبی از دام تن ارواح را

می‌رهانی می‌کنی الواح را  
ضمناً ویرانه، گنج را که محل آن خرابه است به  
ذهن متبادر می‌کند. این قسمت از شعر سبهری را با  
این بیت حافظ مقایسه کنید که فرماید:  
گنج عشق خود نهادی در دل «ویران» ما  
«سایه» دولت بر این گنج خراب انداختی  
[گنج خراب = دل]

کدامین باد بی‌پروا،

دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟  
بی‌پروا؛ برابر است با لایبالی (لایبالی)، نابروا،  
بی‌قرار.<sup>۶</sup>

این بیت نشان می‌دهد که شاعر از حضور این نغمه بی‌پروا و نیلوفر سایه‌گستر آگاه است و حواس باطنی‌اش از کار نیفتاده است. ولی اختیاری از خود ندارد و تنها همین قدر می‌تواند که از خود بیرسد چه کسی این نیلوفر را به سرزمین خوابش آورد.

در پس درهای شیشه‌ای رؤیاها،

در مرداب بی‌ته آینه‌ها،

رؤیاها به اتاقهایی تشبیه شده است که درهای شیشه‌ای دارد به لحاظ این که اولاً درهای شیشه‌ای شکننده‌اند و رؤیاها نیز با کوچکترین هجوم حادثه‌ای از میان می‌روند. ثانیاً درهای شیشه‌ای، صاف و شفافند و اشیائی را که در پشت آنها قرار دارند به راحتی می‌توان دید و در رؤیاها نیز اشیاء و موجودات قابل رؤیت‌اند. شاعر در مصراع دوم این بیت، ذهن و ضمیر خود را به آینه‌هایی تشبیه کرده است که مردابی بی‌ته دارد و عمق آن نامعلوم و در عین حال بسیار زلال و شفاف است.

هرجا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم

یک نیلوفر رویده بود.

این تعبیر قابل مقایسه است با «موت ارادی» که در عرفان و احادیث اسلامی از آن سخن رفته و آن از صفات بشریت پیراسته شدن و به اخلاق الهی آراسته گشتن است (تخلقوا یاخلاق الله). چون الطاف و عنایات حق شامل حال آدمی گردد شوائب و ناخالصی‌های باقی مانده از وجود آدمی

پاک می‌گردد. البته این در صورتی است که بنده نیز خود را برای این اشراق آماده کرده باشد و آینه دل از زنگار صفات بشریت صاف شده باشد و چون از آلودگی‌ها پاک و مصفا گشت از انوار حق سرشار می‌گردد. اگر چه به عقیده مولوی: «داد او را قابلیت شرط نیست» با این وجود باید این سخن حافظ را بیشتر پیش چشم داشت که: «گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض».

در مصراع اول این بیت، خروج از هنجار (Norm) زبان مشاهده می‌شود، به جای اینکه مثلاً بگوید: هر جا که من گوشه‌ای از خودم را پاک یا فراموش کرده بودم، گفته است: هر جا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم. و این یکی از خصوصیت‌های سبک شعر سبهری و برخی از شعرای نوپرداز است. گویی او لحظه لحظه در تهی من می‌ریخت،

و من در صدای شکفتن او

لحظه لحظه خودم را می‌مردم.

نیلوفر در وجود تهی از صفات ناپسند نفس آماره، بال و پر می‌افشاند و قالب تهی او را از خود سرشار می‌کند. شاعر می‌گوید هر لحظه‌ای که می‌گذشت من از «خود» تهی می‌شدم (= فنا فی الله) و از «او» پر می‌گشتم (= بقاء بالله). می‌گوید شکفتن او نوعی موسیقی در وجود ایجاد کرده بود و من در صدای آن موسیقی و از لذت استماع آن می‌مردم.

بدیهی است که چون عنایت حق فرا رسد و قطره‌ای از کیمیای لطف و محبت خود را در جان آدمی بریزد صفات بهیمی و ظلمات نفسانی محو می‌گردد و نفعات ربانی و انوار الهی جایگزین آنها می‌شود. با توجه به این که برخی حکما و صوفیه معتقدند اولین مرحله سیر و سلوک «تخلیه» است به معنی تهی شدن از تعلقات دنیوی. آری «مثل مؤمن مثل نی است که صدایش خوشایند نمی‌شود مگر آنکه درونش تهی باشد»<sup>۷</sup>

بام ایوان فرو می‌ریزد

و ساقه نیلوفر برگرد همه ستونها می‌پیچد.

ساقه نیلوفر: ترکیب اضافی (اضافه تخصصی) بین ساقه، ستون و پیچیدن نوعی تناسب است. ظاهراً منظور از ایوان، «ابتدا و ایوان ضمیر» است. می‌گوید وجود از نفعات غیبی سرشار گشت؛ اقیهای دیدم را وسعت بخشید؛ حجابها به کناری رفت و دیدگانم تا مرزهای ابتدا گسترش یافت؛ نور حق برایم تعالی بخشید، بینایی داد و همه برده‌های دلم را فراگرفت.

کدامین باد بی‌پروا

دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

دوباره ستوال اولی را تکرار کرد و اما

نیلوفر روید،

ساقه‌اش از ته خواب شفافم سرکشید.

تخم نیلوفری که به سرزمین خواب شاعر افتاده بود سبز می‌شود و به مرحله شکوفایی می‌رسد. به نهایت رشد و تکامل خویش قدم می‌گذارد و با سبز شدنش به دل شاعر آرامش و حیات می‌بخشد درحالیکه او هنوز در خواب است.

من به رؤیا بودم،

سیلاب بیداری رسید.

حال که ساقه نیلوفر از عمق شفاف خواب سرکشیده است، یکبار، هجوم حکمت و عرفان و آگاهی همه غفلتهای شاعر را محو می‌کند. و بدین ترتیب به بیداری می‌رسد و مگر «عاشقی را که چنین باده شیکر دهند» می‌تواند که بیدار نشود.

سیلاب بیداری: اضافه تشبیهی، وجه شبه شویندگی و زداندگی است.

چشمانم را در ویرانه خوابم گشودم؛

نیلوفر به همه زندگی‌ام پیچیده بود.

چشمانش را از خواب پرماجریش می‌گشاید درحالی که خود را سرشار از دریافتهای ناب و بی‌شائبه‌ی خدایی می‌بیند، احساس می‌کند اشراق و معرفت در جانش متجلی شده است و نیلوفر شش جهت وجودش را فراگرفته است. این خاصیت تخم معرفت است که در هر زمین مساعدی که بیفتد نشو و نما می‌کند و شاخ و برگ می‌گستراند.

در رگ‌هایش، من بودم که می‌دویدم

هستی‌اش در من ریشه داشت،

همه من بود.

می‌بیند بیوندی ناگستنی با او یافته و هر لحظه‌ای که می‌گذرد بیش از پیش به او نزدیکتر می‌شود. احساس می‌کند با او یکی شده است و بالاخره او را با همه هستی‌اش، با پوست و خونش عجبین شده می‌یابد:

عشق آمد و شد جو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پر کرد زدوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت

نامی است زمن برمن و باقی همه اوست

کدامین باد بی‌پروا

دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

در اینجا این ستوال پیش می‌آید که شاعر چرا این بیت را سه بار در شعر تکرار کرده است؟ به نظر می‌رسد که می‌خواهد بگوید این نیلوفری که به خواب او آمده است از نوع نیلوفرهای طبیعی و معمولی نیست. این باد بی‌پروایی که تخم نیلوفر را آورده در درون او انقلابی عمیق و عظیم برپا کرده است. بنابراین باید این پرسش ترجیح‌وار تکرار شود. دیگر اینکه این تکرار نشانگر حیرت شاعر است البته حیرت در معنای عرفانی و اصطلاحی آن. می‌دانیم که «حیرت» حالتی است که از معرفت یافتن سالک به عظمت حق تعالی به وی دست می‌دهد. بنابراین، حیرت حاصل معرفت و شناخت است. از «شبلی» نقل است که گفته: «المعرفة دام الحیرة» یعنی معرفت دوام حیرت است.<sup>۸</sup>

مقایسه‌ای میان شعر «نیلوفر» و «تا انتها

حضور»

آخرین شعر کتاب «ما هیچ ما نگاه» شعری است با عنوان «تا انتها حضور» که از نظر مضمون شبیه شعر نیلوفر است. این دو شعر شباهتها و نزدیکی‌های بسیار چشمگیری با هم دارند چه از لحاظ ساختار ذهنی و چه از نظر ساختار زبانی. ابتدا شعر «تا انتها حضور» را از

نظر می‌گذرانیم و پس از آن در کمال اختصار به مقایسه آن با شعر «نیلوفر» می‌پردازیم:

### تا انتهای حضور

امشب

در يك خواب عجيب

رو به سمت كلمات

باز خواهد شد.

باد چيزی خواهد گفت.

سبب خواهد افتاد،

روی اوصاف زمين خواهد غلتيد

تا حضور وطن غايب شب خواهد رفت.

سقف يك وهم فرو خواهد ريخت.

چشم

هوش محزون نباتی را خواهد دید.

پيچکی دور تماشاى خدا خواهد پيچيد

راز، سرخو خواهد رفت.

ريشه زهد زمان خواهد پوسيد

سراه ظلمات

لبه صحبت آب

برق خواهد زد،

باطن آينه خواهد فهميد.

امشب

ساقه معنی را

وزش دوست تکان خواهد داد،

بخت پرپر خواهد شد.

ته شب، يك حشره

قسمت خرم تنهایی را

تجربه خواهد کرد.

داخل واژه صبح

صبح خواهد شد.

برای درك شبهاتهای میان این دو شعر، ابتدا بهتر است که لغات و ترکیبات مشترک یا نزدیک به هم این دو شعر را با هم مقایسه کرد. در شعر نیلوفر کلمات و ترکیبات زیر به چشم می‌خورند:

خواب، نیلوفر، باد بی‌پروا، سرزمین خواب، آینه، صدای شکستن، فرو ریختن بام ایوان، ساقه نیلوفر، پیچیدن نیلوفر برگرد ستونها، ته خواب شفاف، سیلاب بیداری، رگهای نیلوفر، ریشه نیلوفر و... و حال به وازگان و ترکیبات برجسته شعر «تا انتها حضور» توجه کنیم:

امشب، خواب عجیب، باد، سبب، روی اوصاف زمین، فرو ریختن سقف يك وهم، پیچیدن پیچکی دور تماشاى خدا، سر رفتن راز، ریشه زهد، باطن آينه، ساقه معنی، وزش دوست، پرپر شدن بخت، ته شب، صبح و... در شعر اخیر سخن از بادی است که چیزی خواهد گفت و سببی که روی اوصاف زمین خواهد غلتید. بر اساس اساطیر و معتقدات مذهبی اروپایی و مسیحی میوه متنوعه‌ای که خداوند حضرت آدم و حوا را از خوردن و نزدیک شدن به آن منع کرده بود سبب بود و سبب هبوط ایشان به زمین نیز خوردن از آن میوه بوده است. طبق نظر مفسرین غربی، سبب رمز معرفت، بینایی و آگاهی است.

با توجه به سخن فوق، احتمالاً سبب و ساقه معنی که در شعر «تا انتها حضور» هست، همان است که در

شعر «نیلوفر» از آن با عنوان تخم نیلوفر و ساقه نیلوفر یاد شده است.

در شعر «نیلوفر» شرح مصراع «بام ایوان فرو می‌ریزد» از نظر گرامیتان گذشت. در اینجا نیز همان مطلب را چنین بیان کرده است: «سقف يك وهم فرو خواهد ریخت» و این فرو ریختن سقف يك وهم، بعد از افتادن و غلتیدن «سبب» است. و آنگاه چشم آنقدر قدرت دید و بینایی خواهد یافت که حتی «هوش محزون نباتی» را خواهد دید پیچکی دور تماشاى خدا خواهد پیچيد راز، سرخو خواهد رفت.

این بیت یادآور حدیث قدسی زیر است یعنی با اندکی دقت مضمون فوق را در این حدیث نیز درمی‌یابیم: كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبِبْتَ اَنْ اَعْرِفَ، فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي اَعْرِفَ (من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم، پس انسان را آفریدم تا شناخته شوم.) با توجه به حدیث فوق، ظاهراً شاعر می‌گوید: امشب با عنایت خداوند و با دست‌یافتن به میوه معرفت، به شکوه و عظمت پروردگاری خواهم برد و او را که مانند رازی سربه مهر است خواهم شناخت.

سراه ظلمات

لبه صحبت آب

برق خواهد زد،

باطن آينه خواهد فهميد.

می‌بینیم که در اینجا نیز سخن از برطرف شدن حجابهاست. می‌گوید: بر اثر بینایی و آگاهی، تاریکیها و مبهمات، زایل خواهند شد و آب که رمز روشنائی و دانش است همه جا را فتح خواهد کرد.

صحبت آب: همان است که در چند جای دیگر از آن با «لحن آب» و «لهجه آب» یاد می‌کند که در همه اینها، منظور طراوت، تازگی و دانش است.

امشب

ساقه معنی را

وزش دوست تکان خواهد داد،

بخت پرپر خواهد شد.

می‌گوید امشب نسیم جانبخش دوست خواهد وزید و با تکان دادن ساقه معنی، وجودم را از یقین و دریافتهای ناب سرشار خواهد ساخت و بدین ترتیب از سرگردانی و بخت رها خواهم شد.

نکته جالب دیگر این که این شعر زیبا با واژه شب آغاز می‌شود و با صبح پایان می‌پذیرد و این خود جای تأمل دارد.

شبهات و قرابتی که میان این دو شعر که اولی در سال ۱۳۳۲ و دومی در سال ۱۳۵۶ منتشر شده است وجود دارد، این نکته را در بردارد که دستگاه فکری سهراب سهری از انسجام خاصی برخوردار بوده و او طرز نگرش و جهان بینی ویژه‌ای داشته است و این فکر ثابت در بیشتر اشعار او حفظ شده است. البته این بدان معنا نیست که در طول زندگی شاعر هیچ تحولی در جهان بینی وی ایجاد نشده بلکه باید گفت سهری در هر مرحله‌ای از زندگی‌اش با دیدگاهها و نگرشهای تازه‌ای آشنا شده و دید و جهان بینی‌اش گسترش یافته است. ولی این وسعت دید و نگاه تازه‌اش از نظم و

نظام خاصی تبعیت می‌کرده و به عبارتی بهتر در خط سیر مشخصی حرکت می‌کرد. و از آن منحرف نمی‌شده است و به سخنی دیگر در يك تکامل دائمی بوده است.

ما این انسجام فکری و بازگفتن يك حرف اصلی را در میان برخی از شعرا و بزرگان عرفان و ادب کلاسیک فارسی نیز می‌بینیم که به عنوان مثال می‌توان از «مولانا» نام برد، به نحوی که بنا به عقیده بعضی از صاحب نظران، شش دفتر مثنوی معنوی در تبیین و تشریح هزده بیت اول مثنوی سروده شده است. سهراب سهری از جمله شعرای بزرگ معاصر است که با پیشینه ادب فارسی و فرهنگ ملی و اسلامی و مشرب فکری و دیدگاههای عرفا و حکمای سترک شرقی و ایرانی و اسلامی آشنایی داشته و این موضوع در میان آثار وی به خوبی قابل درک و فهم است، البته او با زبان و قالبی بدیع و بیانی ملیح و متناسب با زمان به «شکار لحظه‌ها»ی ناب عرفانی در شعر می‌پردازد.

والسلام

یادداشتها:

- ۱- شرح مثنوی شریف، بدیع‌الزمان فروزانفر، ص ۱۷۹.
- ۲- نقد شعر سهراب سهری، سروس شمسا، چاپ اول، انتشارات مروارید، ص ۱۱۷.
- ۳- خوانندگان گرامی برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانند به کتاب ارزشمند هرمز و داستانهای رمزی تألیف آقای دکتر تقی‌پور نامداریان مراجعه فرمایند.
- ۴- شرح مثنوی شریف، ص ۱۷۹.
- ۵- نقد شعر سهراب سهری، ص ۱۲۴.
- ۶- برای توضیح بیشتر رگ: حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، جلد دوم، شرح غزل شماره ۱۶۸، ص ۲۴۲.
- ۷- عبارت عربی آن چنین است: مثل المؤمن كمثل المزمار لا يحسن صوته الا بخلا بطنه.
- ۸- ممکن است خواننده سوال کند که آیا این خواب، رؤیای صادقه است یا از خوابهای پریشان و بی‌سرته؟ درباره خوابهای صادقه گفته شده است که: خوابی است که به تأویل و تفسیر حاجت نیفتد و همچنانکه در رؤیا مشاهده شده در عالم بیداری نیز پخته ظاهر شود. وما در این شعر دیدیم که شاعر آنچه را که در خواب دیده بود، در عالم بیداری نیز عیناً مشاهده کرد و همچنان یافت که دیده بود. (برای توضیح بیشتر رجوع کنید به کیمیای سعادت، مرصادالمعاد و شرح مثنوی شریف).